

تأملی دربارهٔ ایران

جلد دوم

نظریهٔ حکومت قانون در ایران

بخش دوم

مبانی نظریهٔ مشروطه خواهی

جواد طباطبایی

فهرست مطالب

اختصارات	۹
درآمد	۱۳
فصل نخست: بحران آگاهی و بسط آگاهی نوآیین	۲۱
فصل دوم: بحران آگاهی و پدیدار شدن مفاهیم نوآیین	۸۹
فصل سوم: نظریه اصلاح دینی	۱۵۳
فصل چهارم: نخستین رساله در اصلاح نظام حقوقی	۱۹۷
فصل پنجم: دیدگاه‌های نو در اندیشه سیاسی	۲۵۷
فصل ششم: دیدگاه‌های نو در اندیشه اقتصادی	۳۰۹
فصل هفتم: نظریه مشروعه‌خواهی اهل دیانت	۳۷۳
فصل هشتم: نظریه مشروطه‌خواهی اهل دیانت	۴۲۵
فصل نهم: میرزای نائینی و نظریه مشروطیت ایران	۴۷۵
خاتمه: تجدید مطلعی در مفهوم سنت	۵۲۷
کتاب‌شناسی	۶۶۵
نماینه نام‌ها	۶۸۵
نماینه کتاب‌ها	۷۰۳
نماینه مفاهیم	۷۰۷

درآمد

و نصیب من از دنیا این سخن گفتن آمد.^۱

این دفتر دومین بخش جلد دوم تأملی دربارهٔ ایران است که دفتر نخست آن پیشتر با عنوان فرعی مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی انتشار پیدا کرده بود. در این بخش نیز توجه ویژه‌ای به آشکار شدن نشانه‌های بحران در نظام خودکامه، تکوین نطفهٔ آگاهی ملی و تاریخ پدیدار شدن مفاهیم نوآیین و تحول آن‌ها داشته و کوشیده‌ام این وجه مهم از تاریخ معاصر ایران را که با اصلاحات عباس میرزا در دارالسلطنهٔ تبریز آغاز شده بود، دنبال کنم. در دفتر نخست این جلد به معنایی که من از مکتب تبریز مراد می‌کنم، اشاره کرده‌ام. در این بخش نیز آن بحث را دنبال کرده‌ام و در تأیید این گفتهٔ مجتبی مینوی که دربارهٔ نخستین کاروان معرفت نوشته بود: «این کاروان از آذربایجان روانه شد، و مقدمات تمدن اروپایی را از انگلستان وارد ایران کرد، و اولین ایالتی که مرکز شیوع نظامات و تأسیسات فرنگی شد، آذربایجان بود»،^۲ کوشش کرده‌ام به وجوه دیگری از تجددخواهی ایرانیان، که از تبریز آغاز شد و برخی از تبریزیان نقشی پراهمیت در به ثمر رساندن آن ایفاء کرده‌اند، اشاره کنم. در این بخش، توجه ویژه‌ای به تدوین نظریهٔ حکومت قانون و تبدیل حقوق شرع به نظام حقوقی جدید داشته‌ام و بحث دربارهٔ یک کلمهٔ میرزا یوسف مستشارالدولهٔ تبریزی را در کانون این بحث قرار داده‌ام که به نظر من مفسران به جایگاه آن رساله در قانونخواهی ایرانیان التفاتی نکرده‌اند. میرزا یوسف خان، به‌رغم ملکم خان، که بیشتر در زئی غوغاییان بود، مردی شریف و رجل دولت‌خواه بزرگی بود، اما در دهه‌ای که مقدمات

۱. عنصرالمعالی، قابوسنامه، ص. ۴. ۲. مجتبی مینوی، تاریخ و فرهنگ، ص. ۴۳۷.

فصل نخست

بحران خودکامگی و بسط آگاهی نوآیین

مردم می‌دانند چه می‌خواهند، ولی نمی‌دانند آن را چگونه به دست آورند.^۱

با شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس و کوشش‌های عباس میرزا برای اصلاحات در دارالسلطنه تبریز، به تعبیری که پیشتر آورده‌ایم، ایران در «آستانه» دوران جدید تاریخ خود قرار گرفت که از پی‌آمدهای مهم آن پدیدار شدن شکاف‌هایی در نظام سنت قدمایی و سستی‌گرفتن ارکان سلطنت مستقل بود. با شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، نخست، در محافلی از نخبگان رجال ایران، نطفه آگاهی نوآیین ایرانیان تکوین پیدا کرد و آنگاه نیز کسانی از اهل نظری از سنخ نو در افق بحث‌های نظری پدیدار شدند که به تعبیر جدید روشنفکران خوانده می‌شوند. تکوین نطفه این آگاهی نوآیین، و بسط آن، نیازمند تدوین نظام جدیدی از مفاهیم بود که البته به دنبال تصلب سنت در ایران ممکن نبود، اما، به هر حال، با شکافی که در اقتدار سلطنت مستقل ایجاد شده بود، زمینه‌های نوع متفاوتی از اندیشیدن فراهم می‌آمد. در خلأ میان سستی‌گرفتن شالوده اقتدار قدرت سلطنت مستقل و پدیدار شدن گروه‌های اجتماعی-سیاسی جدید، به تدریج، وضعی ایجاد می‌شد که می‌توان «فضای عمومی» در حال تکوین ایران دوران جدید خواند. در فصل دیگری، در بحث از آغاز تاریخ‌نویسی جدید ایرانی، گفته‌ایم که در عصر ناصری این «فضای عمومی» چنان بسطی یافته بود که حتی کسانی از کارگزاران حکومتی،

مانند محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، که از «تنفس هوای مانده ملول» می‌شدند، می‌توانستند، در شرایطی محدود، خود را به آن فضای بازِ دیگر منتقل کنند. با بسط این «فضای عمومی»، نظام سنت قدمایی، بویژه در قلمرو نظریه‌پردازی سیاسی، بیش از پیش، اعتبار خود را از دست می‌داد. خواهیم گفت که تا پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی، و دهه‌ای پس از آن، سنت سیاستنامه‌نویسی کهن ادامه پیدا کرد، اما حتی در عصر ناصری دیری بود تا سیاستنامه‌نویسی در هاویه تکرار سخنان متقدمان افتاده بود و در نیم‌سده سلطنت ناصرالدین شاه نیز دفتر آن بسته شد. با انتقال محمد میرزا، ولیعهد عباس میرزا، به تهران، و بر تخت نشستن او، که قتل میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و وزارت حاجی میرزا آقاسی را به دنبال داشت، اگرچه از بسیاری جهات از نظر تاریخ اندیشه تا بر تخت نشستن ناصرالدین شاه بیش از یک دهه عرفان مبتذل شاه بیمار و وزیر شعبده‌باز دایر مدار اندیشیدن بود، اما شکاف در شالوده سلطنت مستقل و نظام سنت قدمایی ژرف‌تر از آن بود که با امکانات سنت بتوان ترمیم کرد. شگفت این‌که در درون این «فضای عمومی» در حال تکوین نشانه‌هایی از پدیدار شدن «افکار عمومی» نیز به چشم می‌خورد. پیشتر، در فاصله دور نخست و دوم جنگ‌های ایران و روس، میرزا عیسی قائم‌مقام مجبور شده بود با گرفتن فتوایی از علمای بزرگ زمان و جمع، تدوین و انتشار آن‌ها «افکار عمومی» را به اهمیت شرکت در جهاد جلب و نیروهای مردمی را بسیج کند، اما نخست در دوره محمد شاه بود که گویا تحرکی در «افکار عمومی» نسبت به عقب‌نشینی ایران در جبهه هرات به وجود آمد تا جایی که شاه مجبور شد، در جمادی‌الثانی ۱۲۵۵، اعلامیه‌ای خطاب به سربازان و مردم ایران صادر کند. قشون ایران، آنگاه که در نخستین سال‌های سلطنت محمد شاه ارتش ایران هرات را در محاصره گرفته بود، با مداخله کارگزاران انگلیسی در منطقه و تهدید آنان، که برای تأمین امنیت هندوستان و منافع خود می‌خواستند هرات را به صورت منطقه نفوذ میان هندوستان و روسیه حفظ کنند، مجبور به رفع محاصره شد.

محمد شاه در نامه خود به نکته‌های مهمی درباره قضیه هرات، مناسبات

با انگلستان و رفع محاصره هرات، که انتشار آن نامه را به دنبال داشت، اشاره کرده است. شاه، نخست، به هدف‌هایی که دولت ایران در آن منطقه دنبال می‌کرد، اشاره می‌کند و می‌نویسد که از زمان فتح‌علی شاه که در رکاب پدر خود، عباس میرزا، به خراسان آمده بود، «نیت همین بود که خراسان امنیت بشود و اسیرفروشی موقوف و ولایات امن». محمد میرزا مأمور حل مسئله هرات بود که نایب‌السلطنه قالب تهی کرد، اما چون کامران میرزا درآنی، پسر محمود شاه، از در دوستی با دولت ایران درآمد، جنگ درنگرفت، ولی «دو ماه طول نکشید که نقض عهد کردند، متصل چپاول‌ها کردند و اسیرها بردند». شاه، در ادامه نامه، اعتراف می‌کند که خود را «در پیش خدا مقصر» می‌دانست، زیرا «همه اسباب مهیا بود و ما تنبلی می‌کردیم. زحمت به خودمان گوارا نمی‌کردیم و اسیرها را در فکر پس گرفتن نمی‌شدیم». اگرچه، به گفته شاه، «نه خدا، نه پیغمبر، نه مردم» به او «بحث نمی‌کردند»، اما او پیش خود خجل بود. مانعی نیز به نظر نمی‌رسید، زیرا «از رود سند تا جیحون و خوارزم، اگر جمع به جنگ من می‌شدند، بعد از فضل خدا به هیچ وجه آن‌ها را مانع این همت نمی‌دانستم» تا این‌که قشون ایران «به همت مردانه جنگ‌ها و محاصره هرات و بادغیسات و میمنه همه را از جلادت و غیرتی که داشتند، درست کردند». سپاهیان ایران، چنان‌که نوشته‌اند، در سختی‌ها و با فقدان تدارکات، پایمردی‌ها کردند تا شورشیان سرکوب شدند و سر یاغیان در چنبر اطاعت دولت مرکزی درآمد. شاه می‌نویسد که سپاهیان ایران، «به سرمای زمستان و گرمای تابستان و زحمت‌های سنگرها و جنگ‌های کنار خندق و آوردن آذوقه از صحرا، به همه این زحمات در کمال شوق و غیرت تاب آوردند و یورش‌های مکرر بردند و جان‌نثاری‌ها کردند». بر اثر چهل هزار گلوله و خمپاره سربازان ایرانی آسیب‌های بسیار بر شهر وارد شد و مردم چنان پریشان شدند که هزار نفر از سربازان «از ساخلو به خدمت» شاه شتافتند و سی هزار تن از مردم شهر به بیرون حصار آمدند. پیشتر، انگلیس

۱. اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی، ج. نخست، ص. ۳۵۸-۹.

۲. همان، ص. ۳۵۹.